



۲۰۱۶/۰۸/۲۳



م. نعیم بارز

سید جمال الدین افغان و عامل عمده عقب مانگی جوامع اسلامی!

مسئله سید جمال الدین افغان مباحثه های بی پایان چگونگی شخصیتی است که اگر به شخصیت و کشور زادگاهش دیگر شک و تردیدی باقی نمانده باشد اما راجع به افکار و راه و روش مبارزاتش یک دیدگاه روشن که طرف قناعت کل واقع شده بتواند تا حال به وجود نیامده است و بسیار دشوار مینماید که افکار سیاسی و شیوه مبارزاتی وی را به صورت کاملاً مشخص بروی چند صفحه کاغذ آورد و قناعت همگان را فراهم نمود، گرچه بارها نسبت به راه و روش سید حرف های زیادی گفته و نوشته شده، مگر بنابر وابستگی های ایدئولوژیک و سلیقه های متفاوت تا هنوز در زمینه یک اجماعی از موافقین و مخالفین حاصل نشده است.



پس این مسئله ایجاب یک کار دقیق و تحقیق همه جانبه از سوی متخصصین رشته های مختلف را می نماید و انتظار میرود روزی در این زمینه یک انجمنی از متخصصین رشته های از تاریخ شناسی، فرهنگ، اقتصاد و سیاست تشکیل شود که از جوانب مختلف تحقیق و بررسی به عمل آید و روشن شود که جوامع اسلامی در دوران حیات و مبارزات سید جمال الدین افغان در چه وضعیتی از لحاظ فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی قرار داشته و درک فلسفی، سیاسی جامعه شناسانه سید جمال الدین افغان از جوامع اسلامی و غربی در چه حدی بوده تا معلوم شود راهی را که او، و دیگران برای تحقق خواستها و آرمان های شان دنبال نموده اند، چقدر با وضعیت عینی جوامع اسلامی و سیاست حاکمیت های شان در تطابق و یا مخالف بوده و چه مشکل و موانع سر راه شان وجود داشته که در زمان حیات شان و تا امروز به تحقق نه انجامیده است.

همچنان باید معلوم شود که دولت های استعماری غرب در آن زمان در چه موقفی بوده اند و نقش و نفوذ آنها در جوامع اسلامی به چه اندازه بوده، آیا دخالت های آنها در عدم پیروزی اهداف سید و رهروان راه او اثر فرعی داشته و یا تعیین کننده بوده است؟ تا جائیکه دیده شده است چه در کار تاریخ نویسی به صورت فردی با ادعای بی طرفی و چه بشکل رسمی از جانب حاکمیت ها کم و بیشتر هر اثری راجع به جریان ها و نقش شخصیت ها انگیزه های ایدئولوژیک و سیاست دخیل بوده و بیش از هر چیز غلبه عواطف و احساسات و منافع گروهی بر واقعیت های عینی سایه افکنده است.

لذا تا زمانیکه زمینه همه جانبه برای تحقیق و بررسی تاریخی فراهم نشود، چندان ممکن بنظر نمیرسد که از دید گروه های قومی، افراد سیاسی با ادعای بیطرفی در مورد افکار و مبارزات شخصیت های تاریخی چون سید جمال الدین افغان بیک نظر نسبتاً همگون که طرف قبول کل واقع گردد، به نتیجه رسید.

موضوع دیگر اینکه قبل از پرداختن به مواضع فکری و روش مبارزاتی سید جمال الدین بهتر آن خواهد بود برای توافق کلیتی از هر قوم و گروه سیاسی و اجتماعی بجای رونویسی تاریخ، نخست حد اقل یک تفسیر درستی از تاریخ افغانستان و اسلام با

اتکا به کار تحقیقی علمی متخصصین رشته های مختلف به وجود آید که به استناد به آن دورانی را شناخت که شخصیت های تاریخی در آن زیسته و از خود اثر و یا نقش عملی برجای گذاشته اند، فقط در آن صورت میشود با بررسی افکار و کردار سید جمال الدین افغان و دیگران پرداخت و به صحت و سقم اندیشه ها و جهت مثبت و منفی کار شان به اطمینان سخن گفت و داوری بی غرضانه نمود.

اما تا آنوقت برغم آنچه در بالا گفته شد اگر قرار باشد قبل از به وجود آمدن یک شناخت همه جانبه در باره سید جمال الدین افغان اکنون با در نظر داشت نوشته های که از وی و دیگران پیرامون افکار و مبارزات شان انتشار یافته، در اینجا اشاره های صورت گیرد، میتوان حسب ذیل چنین گفت :

۱ - قبل از انتقال جسد سید جمال الدین افغان به کابل بعضی سخن گویان و نویسندگان از ایران، مصر و ترکیه سید جمال الدین افغان را زاده و پرورده سر زمین خود معرفی میکردند، اما خوشبختانه در دوران زعامت محمد ظاهر شاه زمینه حل و فصل این مساله در کشور ترکیه فراهم شد و هیأتی از افغانستان و ایران به ترکیه رفتند که پس از مذاکره نتیجتاً توافق حاصل شد که سید جمال الدین فردی از ملت افغان است.

بر وفق همین فیصله آنچه از جسد وی باقیمانده بود از ترکیه بکابل انتقال یافت و در محلی از شهر کابل به خاک سپرده شد و مرقد بلند و با شکوه آن با سنگ مرمر سیاه مزین گردید و نام آن محل بنام وی (جمال مینه) مسمی گردید و مرکز تحصیلات عالی پوهنتون کابل نیز به افتخار شخصیت علمی- دینی ادبی او در همین محل بنا یافت.

گرچه با آنهم تا هنوز بعضی افراد ایرانی در اثر مبتلا به خصلت شئونیستی و عظمت طلبی و یا ناشی از بی خبری در گفتار و نوشتار خود از سید جمال الدین افغان به نام سید جمال الدین اسد آبادی ایرانی نام می برند، مگر اساساً دعوی تعلق شخصیت مذکور رسماً از جانب دولت های متذکره به حیث یک شخصیت متعلق به افغانستان امر کاملاً به ثبوت رسیده می باشد.

۲ - یافته ها در مورد سکونت اصلی خانواده سید میرساند که ایشان از جمله اهالی ولسوالی اسد آباد ولایت زیبای کنر بوده اند و پدرش یکی از علمای روحانی آن دیار بوده است، بناءً معلوم است که تهذاب فکری و خصلت رزمجویی سید در افغانستان شکل گرفته و بعداً در سفری به هندوستان و زندگی در مصر و ترکیه و جاهای دیگر بلوغ و پختگی جسمی معنوی رسیده است. از فوتوی سید پیداست که او مرد قوی هیکل، دارای چهره جذاب و با وقار بوده که البته صحت و سلامت جسمی و جذابیت، کرکتر با وقار، داشتن معرفت ها، خطیب ورزیده بودن، در بلند رفتن شهرت و محبوبیتش در میان مردم جهان و بل اخص در جوامع اسلامی بی اثر نبوده است.

سید، که در اثر عشق به معرفت جوئی سفر های متعددی را در کشور های عربی، ایران و کشورهای انگلستان، روسیه و فرانسه با اقامت های کم و بیش دنبال نموده و با بعضی شخصیت ها و زعمای کشورهای مذکور بحثها و مذاکراتی داشته است، گفته میشود در سفری به فرانسه در مدت دو ماه در حدی زبان فرانسوی را فرا گرفته که باعث حیرت اطرافیان شده، چنانکه تبارز این استعداد و فراگیری زبان را یکی از علامات نبوغش میدانند.

آنچه از نحوه تفکر و مبارزه سید در سال های ۱۸۷۱ تا ۱۸۷۹ میلادی در کشور مصر پیداست، دانش وی بیشتر در مسایل دینی، سیاسی اسلامی بوده و از معرفت های فلسفی و علمی دنیای صنعتی غرب چیزی از وی تبارز نیافته ولی در میان جوامع اسلامی یکی از سرآمد نخبگان شناخته شده، سعی و تلاش او بر این بوده که اگر بتواند از طریق بحث ها و مذاکره با نخبگان و صاحبان قدرت شرایط را برای تغییر و تحول در جوامع اسلامی فراهم نماید.

مثلاً سید، بالای جمعیت کثیر مصر و به عنوان کشور پهناور اسلامی در مبارزه علیه استعمار انگلیس زیاد حساب میکرده ولی بعد از اینکه متوجه میشود که زعم آنوقت مصر سلطان عبدالحمید از موضع سازشگرانه خود با استعمار انگلیس تغییر جهت نمیدهد به وی میگوید به اطلاع شما برسانم که من از بیعت قبلی خود با شما بر گشته ام لذا از همین بیان و تصمیم شتابزده وی پیدا بوده که در حد لازم به صورت جامعه شناسانه از وضعیت عینی و ذهنی جوامع اسلامی و چگونگی فراهم شدن تحولات فکری و مادی جوامع غربی آگاهی لازم را نداشتند، زیرا در آن زمان افشار جوامع اسلامی چون مصر، ترکیه، ایران افغانستان

و غیره علاوه از غرق بودن در فقر و تنگدستی اقتصادی در پائین ترین سطح بیسوادی و کم سوادی قرار داشتند و حتی نخبگان شان از علم و تخنیک مدرنی که جوامع غربی سالها قبل به آن دست یافته بودند بی بهره و یا چندان بهره لازم را برای تغییرات بنیادی کشور های خود نداشتند.

به گواهی تاریخ در دوران حیات و فعالیت های سید، جوامع اسلامی از لحاظ معرفت های سیاسی و اجتماعی در مقایسه با غرب بسیار عقب مانده بودند، و این خود ناشی از عقب ماندگی در صنعت، تجارت و سائر علوم مدرن بوده. حتی در راه تکامل نظام های فنودالی هم در نیمه راه قرار داشتند و از رسیدن به مرحله ساختار دولت - ملت به مفهومی که غربی ها در آن مسیر گام گذاشته جوامع اسلامی خیلی به دور بودند و تا هنوز هم بدور اند.

بناء با آن وضعیت زمینه ایجاد تشکل های صنفی و احزاب سیاسی فعال و ایجاد دولت های قانونمند میسر نبود و به همین نسبت تپ و تلاش های سید و یارانش به جایی نرسیده است.

در این ارتباط یعنی در رقابت بین تمدن اسلامی در شرق و تمدن عیسوی و صنعتی در غرب نظریه پردازان اتاتورکی در امریکا معتقدند که: « اسلام به طور تاریخی از قرنهای سیزدهم و چهاردهم میلادی به اینطرف در رقابت با غرب مسیحی بازی را باخت، در همه جنگها شکست خورد، ثمری از علوم جدید دریافت نکرد و بعد ها مغلوب جهان گشائی های غرب شد. در نتیجه مردمان جوامع اسلامی دچار کینه و رنجش عمیق نسبت به غرب شدند که تا امروز ادامه دارد، این حالت روان نژند که عقده ای است در اعماق روح هر مسلمان، آنها را به انتقام گیری از غرب، بخصوص قدر قدرت آن امریکا میکشاند، آنها میگویند هر مسلمان بدون اینکه اذعان کند در ته قلبش از ضربه هایی که به امریکا وارد می شود احساس رضایت میکند»

اکنون پس از گذشت سال های متمادی باز هم در این عصر یکبار دیگر به اصطلاح فیل بعضی رهبران کشور های اسلامی بیاد هندوستان افتیده و از جمله حکومت جدید ترکیه تحت رهبری رئیس جمهور رجب طیب اردوغان به خیال احیای دوباره امپراطوری عثمانی ها قدرت نمایی ها و ماجراجویی های از خود تبارز می دهد و همینطور نظامی های خون آشام پاکستانی و بعضی گروه های رادیکال و جنایت کار اسلامی به فکر احیای دوران خلافت اسلامی عملیات تروریستی را در سرا سر جهان به راه انداخته اند که بی تردید شکست خواهند خورد. تأسف بار اینست که تاوان این رویا های خارج از منطق زمان را مردمان فقیر و بیچاره و درمانده می پردازند.

خوشبختانه در این عصر تحت عنوان بهار عرب مردم مصر، تونس و غیره از تجارب گذشته یک مقدار آموخته و متوجه شده اند که در جنگ و عملیات تروریستی علیه کفر به جایی نمیروند و لذا چه بهتر که همه جوامع اسلامی مثل جوانان کشور تونس معقولانه راه آزادی و دیموکراسی را در پیش گیرند.

البته جای تردید نیست که استعمار غربی در عدم آزادی و عقب نگهداری کشور های اسلامی و در مجموع به اصطلاح جهان سوم تاثیر فراوانی داشته اما این به هیچ وجه حاصلی جز یأس و سرخورگی در بر نخواهد داشت که تمام بدبختی و عقب ماندگی های جهان اسلام را خلص کرده و به پای استعمار غرب بنویسیم، زیرا همانطوری که از قرن ها بدین سو به آزادی و ترقی دست نیافته ایم، شاید بعد از تیم هم به موانع واقعی عقب مانی خود پی نبریم و راه رسیدن به آگاهی، آزادی و ترقی را در نیابیم عقب مانده و درمانده باقی خواهیم ماند.

پس بهتر خواهد بود دریابیم که مشخصاً چه چیز باعث رشد و ترقی جهان غرب شده و چه عامل باز دارنده سبب عقب ماندگی جوامع اسلامی گردیده است که گفته میشود تمدن اسلامی پس از آن همه کشور گشائی و عظمت نظامی و ثروت بی حساب از طریق باج و خراج نتوانسته در رقابت با تمدن غربی گام های وسیع و سریعتر بردارد و یا لافل همگام با آن حرکت نماید؟

برای پاسخ به این سؤال نظرات متعدد و متفاوتی وجود دارند، یکی از دیدگاه ها اینست که مسایل جغرافیائی یعنی اقلیم خشک، کم آبی و نظام های استبدادی باعث شده که کشورهای آسیایی، آفریقایی نتوانند متناسب با کشور های غربی تحول نمایند. عامل دیگری، درگیری ها و جنگ ها میان نخبگان قومی خانوادگی را مطرح میکنند تا اندازه ای درست است اما آنچه امروز اهل دانش به آن باور دارند و عامل اساسی شمرده می شود نبود بستر آزاد اندیشی فرهنگی و سیاسی است.

در اینجا برای دریافت عینی نظر اهل دانش که چه عامل اساسی به رغم همه تب و تلاشهای بعضی دولت مردان و نخبگان مذهبی، سیاسی آنها و چون سید جمال الدین افغان کشور های اسلامی نتوانسته اند به آزادی، دیموکراسی و ترقی لازم ایجاب می کند به منشاء فرهنگ و سیاست کشور های اسلامی در شرق و مقایسه آن با غرب حد اقل اشاره های داشته باشیم:

تردیدی در این نیست که مبارزه سید و یاران وی سه جهت داشته، یکی رهائی کشورهای اسلامی از زیر نفوذ استعماری دولت های غربی، دوم ایجاد وحدت میان جوامع اسلامی و سوم برگشت به اصطلاح به دوران طلایی خلافت یا امپراطوری های اسلامی.

نخست باید دید اسلام چگونه به آن اقتدار رسید؟

بعضی از تحلیل گران تاریخ به این نظر اند که ظهور اسلام در سرزمین عربستان یک امر تصادفی نبوده بلکه، جامعه مذکور آستان تحول از نظام قومی قبیله وی و بردگی بیک نظام متمرکز فنودالی بود. اما تا زمانیکه محمد «ص» در این جهت چهار، پنج سال در مکه و در میان قوم قریش تبلیغ می کرد تبلیغش بجز در بین چند نفر از اقارب نزدیک برای دیگران نه تنها مورد قبول واقع نشد بلکه مخالفت با عقیده و منافع اهل قدرت بوده و آنها را بر علیه خود بر می انگيخت، تا جائیکه فشار های آنها وی را مجبور نمودند که با چند یار وفادارش از جمله پسر عمویش علی بن ابو طالب، ابوبکر و سلمان فارس راه هجرت از مکه به مدینه را در پیش گیرند و در آنجا در کنار تبلیغ اتکا به شمشیر نمایند. چه در جنگهای به نام «نخل»، «بدر» و غیره مشهور است که در برابر کاروان های تجاری و نیروهای مکه ای ها به پیروزی های نائل گردیدند و بدین ترتیب زمینه رسیدن به اهداف بعدی مشهود شد و بعد از گذشت ده سال که یک نیروی رزمی مسلح را تشکیل داده بودند، مکه ای ها را واداشتند که جهت اجرای مراسم حج همراهی افراد مسلح اش به شهر مکه برگردند.

وقتی پیغمبر از موضع قدرت به مکه برگشت آنهایی که قبلاً از در مخالفت با وی سخن گفته و کینه ورزانه با وی رفتار کرده بودند بعد از آن سود خویش را در این دیدند که از طریق آشتی و دوستی با وی پیش آیند، چنانکه نخبگان و اهل قدرت یکی پی دیگر رسالت «محمد ص» را پذیرفتند و جهادی را که پیامبر براه انداخته بود دنبال نمایند.

و سرانجام پس از ایجاد حاکمیت متمرکز در عربستان سعودی، جهاد در قلمرو های خارج از آن کشور به حرکت افتاد و بعد از وفات پیامبر نیز جهاد و فتوحات زیادی به خواست خلفای راشدین ادامه یافت و بعد ها امپراطوری های بزرگی به نام اسلام در بخش وسیعی از جهان شکل گرفت که سلاله عباسیان از سال ۱۵۲ تا ۶۵۶ هجری حاکمیت کردند، بعد از آن امپراطوری اسلام به عثمانی های ترکیه رسید که مجموعاً خلافت و امپراطوری های اسلام بیش از هزار سال ادامه یافت و سر انجام آخرین امپراطوری اسلامی عثمانی ها در ترکیه به اثر دعوی قدرت میان زور مندان و قیام های مردمی که به اثر پرداخت باج و خراج بیشتر بر دوش دهقانان برای عیش و نوش حاکمیت ها طاقت فرسا شده بود، از هم پاشید.

چرا آئین و امپراطوری های قدرتمند اسلام که از عربستان سعودی آغاز و بخشی از اروپا، آفریقا، آسیای میانه و قسمت هایی از شرق دور تا هند و چین را در برگرفته بود، نتوانست به چنان رشد فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و نظامی برسند که اگر تسخیر همه جهان برای شان ممکن نبود، حد اقل اسیر کشور های کوچکی چون انگلیس، فرانسه، اسپانیا، پرتغال و غیره نمی شدند.

جان مطلب اینست که مردمان کشورهای اسلامی مثل عربستان سعودی، مصر، عراق، ترکیه، ایران، افغانستان و غیره پرورده و بهره مند از چنان فرهنگ و سیاستی نبودند که یونانی ها و بعد دیگر کشورهای غربی از آن برخوردار شده بودند.

یونان که مهد فلسفه و دیموکراسی شناخته شده است مردم آن به اساس اعتقاد فرهنگی و فلسفی خود شناخت و سعادت و خوشبختی را بروی زمین جست و جو میکردند، خدایان آنها زمینی بودند آنها به تغییر و رسیدن به زندگی بهتر روی توانائی های انسانی خود حساب میکردند یعنی به قدرت انسان باور داشتند و در هر کار و امری می اندیشیدند و گفته میشود همین اندیشیدن است که انسان را انسان ساخته و بنیاد علم شده است .

مهمتر از همه وقتی یونانی ها وارد کار تجارت با آسیائی ها شدند برای رفت و برگشت در بحر مدیترانه در صنعت کشتی سازی و بعد اسلحه سازی و دیگر پیشرفتهای نائل آمدند تا جائیکه دیگر مجبور نبودند به کارهای سخت تن دهند. کار های دشوار

فیزیکی در معادن و کارهای سخت دهقانی بالای زمین را کلاً بدوش برده‌هایی که در جنگهای خارجی اسیر گرفته بودند محول نموده و در بین خود یک نوع نظام دیموکراسی و آزادی را برقرار کرده بودند و بدینترتیب فرصت بیشتری برای اندیشیدن، نوآوری و تحولات علمی پیدا کردند.

گرچه در کشور روم که در آنوقت قدرت مرکزی اروپا شناخته شده است، دین عیسویت تبارز کرد و در اروپا نظام های دینی مذهبی رویکار آمدند که از قول محققین گفته میشود حاکمیت های دینی تقریباً هفتصد سال باعث عقب ماندگی اروپا گردیده است، اما سر انجام چون مردم اروپا از یک پشتوانه فرهنگ آزاد اندیشی و دیموکراسی یونانی برخوردار بودند راه عبور از قید حاکمیت های دینی و دیکتاتوری و رفتن بسوی آزادی، دیموکراسی و ترقی را در پیش گرفتند.

البته مهمترین کار و تلاش آنها در راه رونق بخشیدن به تجارت بود که در جهت هرچه بیشتر انکشاف آن به چیز های تازه چون رشد اقتصاد صنعتی، ساختن سلاح آتشزا، علم طب و دیگر علوم مختلف مدرن دسترسی پیدا کردند و بدینترتیب به قدرت های استعماری مبدل شدند و کشور کوچک انگلیس به دولت بریتانیای کبیر مبدل شد که میگفتند سرزمینی که در آن آفتاب غروب نمیکند.

اما در دنیای اسلام تا هنوز از سوی حامیان دین و قدرتمندان در اذهان مردم تلقی داده می شود که گویا آنچه از سوی قضا و قدر تعیین شده تغییر ناپذیر و ثابت است، آرامی و خوشبختی بروی زمین میسر نیست، زندگی دنیا در گذر است و طبق کتاب آسمانی باید برای برگشت به بهشت موعود و حیات جاودانی به عبادت و اطاعت پرداخت و برای یک مسلمان مبارزه با فساد روی زمین جهاد با کفر و شهادت بالا ترین وظیفه ها است.

به اساس این فرهنگ دینی در خط مبارزاتی سید، اسطوره سیاست دینی مشهود است چون به مفهوم امروزی آن، درک سیاسی او نه کاملاً علمی و نه کاملاً سنتی بوده، اما او شیفته ایدئولوژی های سیاسی قرن بیستم بوده و می خواسته تعالیم پیامبران را به قالب ایدئولوژیها بریزد، او می خواسته از دین بهره برداری انقلاب سیاسی کند. شخصیت ها و نیروهای سنت پرست هر یک به سهم خود و بنا بر مقاصد خویش این اسطوره ها را پرورده و دنبال نموده اند و ساده انگارانه همه عقب ماندگی کشور های اسلامی آسیائی و افریقائی را به قدرتهای استعماری نسبت داده و میدهند.

مگر در جوامع اسلامی چه در گذشته و چه در حال، دین تعیین کننده فرهنگ، دولت و نظام قضائی بسته ای بوده است. در افغانستان بسیاری به اصطلاح روشنفکران دچار این اشتباه و توهم شده اند که گویا ما در گذشته فرهنگ عقلانی درخشانی داشته ایم اما استعمار شرق و غرب این فرهنگ را از میان برده اند، در حالیکه در کشور ما پیش از اسلام هم فرهنگ ما اولش زردشتی دومینش معانی که پندار دینی مانی التقاطی است، از زردشت و مسیحیت، بودایت و جهان بینی های دینی که همه سنتی بوده و چندان اثر فرهنگ پیشرفته ای در آنها وجود نداشته، لذا تفکر جامعه ما بیشتر سنتی و خرافی بوده و سنت های مذهبی هیچگاه به مردم اجازه آزاد اندیشی را نداده بالعکس از سوی حامیان دین و صاحبان قدرت چنین تلقین شده اند که پیامبران همه مسایل را قبلاً توضیح داده اند و تا پایان جهان تمام جزئیات از سوی آنها پیش بینی شده و بدینگونه نحوه تفکر عقلی ما از اندیشیدن باز مانده است.

گفته میشود که ترجمه آثار فیلسوفان یونانی در زمان "مامون" خلیفه عباسی صورت گرفت ولی همزمان با آن متشرعین به مخالفت با فلسفه برخاستند و فلاسفه را ملحد و زندق (که باطناً کافر است ولی تظاهر به ایمان می کند) خواندند و حتی تا همین زمان در آغاز نظام دیموکراسی در افغانستان یکی دو نفری به نام بکتاش و جعفر مهدوی که دست بکار فلسفی زدند، راهی زندان شدند و حکم اعدام شان صادر شد و اگر پای دخالت غربی ها در میان نبود به پای چوبه دار، رفته بودند.

از پیش گامان فرهنگ اسلامی ما مثل البیرونی و عمر خیام با وجود نبوغی که در علم نجوم و ریاضیات داشتند مگر آن توانائی را نداشته اند که از چار چوب جهان بینی اسطوره ای بطلیموس گامی فراتر نهند و نظام زمین محور را کنار گذارند و نظریه خورشید را که قبلاً آریستا خوس اهل ساموس آتن ارائه کرده بود احیا کنند ولی کوپر نیک، گالیله و غیره این شجاعت فکری را داشتند که تا پای جان نظام زمین محوری را مردود بدانند.

اگر ابوریحان البیرونی و عمر خیام نتوانستند نوآوری لازم را داشته باشند، فارابی هم در کار فلسفه نظرات بسته افلاطون را در قالب دینی در آورد که بدینترتیب موضع دین را برای حامیان دین و افکار بسته استوارتر ساخت.

تنگ نظری و تعصب غزالی در مخالفت با اندیشه های فلسفی ابن سینای بلخی و فارابی تا جایی بود که آنها را متهم به کفر گویی نمود و در باره زن در حدی سختگیر و متعصب بوده که در کیمیای سعادت می فرماید: «چادر و نقاب سفید برای پوشاندن شهوت انگیزی زن کافی نیست، زنان در چادر و نقاب سفید نیز تکلف کنند، شهوت حرکت کند و باشد که نیکوتر نمایند، از آنکه روی باز کنند. پس حرام است بر زنان به چادر سپید و روی بند پاکیزه « کیمیای سعادت صفحه ۴۷۶ سال ۱۳۳۳ احمد آرام» خلاصه فرهنگ تا زمانیکه دینی باشد، و تا آن فرهنگ در ما عجین است فکر ما آزاد نخواهد بود و از ما چیزی بدر خور در جهت آزادی ساخته نخواهد شد، فقط پس از آنکه بتوانیم آنرا از خود بیرون آوریم آنگاه ممکن است آزاد اندیشی و هر نوع تحول در ما و از درون جامعه ما بیرون آید.

اما از چه طریقی ممکن است در راه آزاد اندیشی، نوآوری و ترقی گام گذاشت، به گواه آثار بسیاری از یونان شناسان برجسته آنچه حقیقتاً مسیر یونان باستان و سپس غرب را از جهان به اصطلاح شرق جدا کرد، در آغاز نه فلسفه بوده است و نه به طریق اولی بد فهمی فلسفه. نخستین وجه تمایز یونان باستان با ممالک آسیائی و افریقائی پیش از آنکه فلسفی بوده باشد بنیاداً سیاسی است. یعنی ابداع نوع بی سابقه ای از سامان سیاسی است که از جمله مهمترین فرآورده هایش رویداد فلسفی است، چه شکوفائی در همه زمینه ها نیاز به فضای باز برای بحث و گفت و گو دارد و وجه استدلالی اندیشه بدون شرایط باز بحث و گفت و گو نمیتواند صورت گیرد و رشد یابد.

چون جوهر فلسفه و علم زیر پرسش بردن باور ها و نهاد های موجود و ارزیابی انتقادی سنت است که اینهمه ضرورت به فضای باز سیاسی دارد و روشن است که در شرایط خفقان سیاسی امکان بحث آزاد در باره باور ها و نهاد های مسلط بر جامعه میسر نیست و در فرهنگ ما تا کنون اندیشه علمی، فلسفی اکثراً بیان شاعرانه و محتوای عرفانی داشته است تا کیفیت استدلالی. و حرف آخر اینکه همین آزادی نسبی که از چند سال بدینسو به کمک غربی ها در کشور ما به وجود آمده است یک غنیمت بزرگی به حساب می آید و اگر بار دیگر از بین نرود، علامه های آن دیده می شود که با آن همه جنگ و جنایات، مردم ما در آینده نه چندان دور در همه زمینه ها شاهد پیشرفتهای چشمگیری خواهند بود. ۲۰۱۶/۸/۲۳

پایان